



ایالات متحده؛ جایگاه و قدرت هژمون

سید محسن میرحسینی* | امیررضا امامی** | فاطمه زارع***

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۸/۲۶

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۵/۲۴

چکیده

بعد از جنگ سرد و فروپاشی شوروی، ایالات متحده به دلیل برتری در قدرت، به یک قدرت بلامنزاع (هژمون) تبدیل شد. در قرن بیست و یکم، با توجه به تحولات جهانی، نظم بین‌الملل و تغییر سیاست بین‌الملل جایگاه هژمونی ایالات متحده آمریکا را با چالش‌های جدیدی مواجه نمودند. در این راستا، سؤال اصلی پژوهش حاضر این است که آیا در دهه دوم قرن حاضر، ایالات متحده همچنان جایگاه و قدرت هژمون خود را حفظ نموده است؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که ایالات متحده دیگر در جایگاه هژمون قرار ندارد. در ارتباط با قدرت این کشور در حوزه قدرت سخت، همچنان جایگاه برتر را در بخش قدرت نظامی حفظ نموده، اما در بخش قدرت اقتصادی و در مقایسه با رشد اقتصادی چین، مشخص می‌شود که جایگاه اقتصاد ایالات متحده نسبت به قبل متزلزل شده و دیگر به‌عنوان تنها قدرت برتر در این زمینه محسوب نمی‌گردد. در حوزه قدرت نرم و در بخش فرهنگ نیز، زوال نسبی در آموزش دیده می‌شود و در بخش ارزش‌ها و مشروعیت، به دلیل سیاست خارجی ایالات متحده مبتنی بر «اول آمریکا» و اقدامات یک‌جانبه‌گرایی، زوال نسبی در نظم هژمونی لیبرال مبتنی بر دموکراسی و تضمین امنیتی ایالات متحده، حوزه قدرت نرم ایالات متحده با افول نسبی مواجه شده است. در نتیجه می‌توان اظهار داشت که ایالات متحده در توانمندی‌هایش دچار افول نسبی شده است. پژوهش حاضر پژوهشی توصیفی-تحلیلی بوده و روش گردآوری اطلاعات به‌صورت داده‌های مختلف، از طریق استفاده از منابع کتابخانه‌ای و مجازی است.

کلیدواژه‌ها: قدرت؛ هژمون؛ افول؛ نظم هژمونی؛ ایالات متحده.
پژشگاه مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

Mmirhosaini@yazd.ac.ir

* دانشیار، گروه علوم سیاسی، دانشگاه یزد، یزد، ایران

** نویسنده مسئول: کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه یزد، یزد، ایران

Amirrezaemami93@gmail.com

Zare.fatemeh992@gmail.com

*** کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه یزد، یزد، ایران

مقدمه

پس از جنگ جهانی دوم، ایالات متحده نظمی را پی‌ریزی نمود که در جهت فعالیت هرچه بیشتر خود و حضور مستمر در همه عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و... در عرصه بین‌الملل بود (ایکنبری، ۲۰۰۱: ۷۵). این نظم در دوران جنگ سرد، ارتباط بیشتری با نظم‌های منطقه‌ای داشت. در واقع «نظم هژمونیک»^۱ آمریکا در دوران جنگ سرد، اساساً از مجموعه‌ای از نظم‌های منطقه‌ای نشئت می‌گرفت و این امر منجر به حضور مستمر و همکاری بیشتر ایالات متحده با کشورهای اروپایی و آسیایی مانند ژاپن می‌گردید (شیفرینسون^۲، ۲۰۱۶: ۲۴). در دوران بعد از جنگ سرد و فروپاشی شوروی سابق، ایالات متحده در همه ابعاد قدرت، در نقش یک قدرت بلامنازع، در عرصه نظام بین‌الملل ظاهر شد و نظام بین‌الملل تک‌قطبی را راهبری نمود (ایکنبری و نیکسون، ۲۰۱۹: ۱۹) و در روند نظم نوین جهانی^۳، ایالات متحده تبدیل به هژمون جهانی گردید و نظم جهانی مبتنی بر نظم هژمون شکل گرفت. ظهور چین به عنوان قدرت نوظهور در عرصه اقتصادی، جریان قدرت را در جهان برهم زد و قابلیت‌های خود را به عنوان قدرتمندترین کشور اقتصادی دنیا به ظهور رسانید (حسن‌خانی و مسرور، ۱۳۹۶). امروزه رقابت‌های تجاری بین ایالات متحده آمریکا و جمهوری خلق چین، چالش مهمی را برای قدرت اقتصادی آمریکا به وجود آورده است که برخی صاحب‌نظران از آن به عنوان جنگ تجاری^۴ بین آمریکا و چین یاد می‌کنند (گاه^۵، ۲۰۱۹؛ فننگ، ۲۰۱۶ و هی و ژو، ۲۰۱۹). در همین راستا، کشورهای اروپایی که به‌طور سنتی همواره در جناح ایالات متحده قرار داشته و در اکثر امور سیاسی اقتصادی از آن کشور تبعیت می‌نمودند و با ایالات متحده همراه و هم‌پیمان بودند و در مسائل ارزشی و هنجاری، این کشور را به عنوان حافظ صلح دموکراتیک^۶ قلمداد می‌نمودند، رفتار اقتصادی و سیاسی خود را به نوعی تعدیل کردند و به نظر می‌رسد این روند نیز چالش دیگری برای ایالات متحده فراهم نموده است که با اقدامات و عملکرد رئیس‌جمهوری فعلی، این اختلافات نسبت به قبل نیز بیشتر شده است (ایکنبری و نیکسون، ۲۰۱۹). از جمله این اختلافات که به مذاق دولت‌های اروپایی خوش نمی‌آمد می‌توان به زیر سؤال بردن شورای آتلانتیک^۷، ارتباط ائتلاف ناتو و تعهد ایالات متحده مبنی

1. Hegemonic Order
2. Shifrinson
3. New World Order
4. War Trade
5. Goh
6. Democratic Peace Guard
7. Atlantic Council

به رعایت تعهد ماده پنجم^۱ برای کمک به متحدان مورد حمله اشاره نمود. هم‌چنین حمایت آشکار ترامپ از برگزیت، بر بی‌زاری خود از اتحادیه اروپا تأکید کرد و آنجلا مرکل، صدراعظم آلمان را به دلیل سیاست درهای باز وی در قبال مهاجران ناشی از درگیری‌های خاورمیانه مورد انتقاد قرارداد. از طرف دیگر دولت‌های اروپایی از اقدام ترامپ مبنی بر لغو توافق با ایران و خروج از توافقنامه پاریس در مورد تغییرات آب‌وهوایی ناراحت هستند (برت، ۲۰۱۷: ۴۵)؛ بنابراین مشخص می‌شود که هژمون جهانی با چالش‌هایی جدی روبرو است که این چالش‌ها خود می‌توانند در مقابل هژمونی ایالات متحده موانع بزرگی ایجاد کنند. بر این اساس، پژوهش حاضر در پی آن است تا به این پرسش اصلی پاسخ دهد که آیا در دهه دوم قرن حاضر، ایالات متحده همچنان جایگاه و قدرت هژمون خود را حفظ نموده است؟ پژوهش حاضر بر این عقیده استوار است که ایالات متحده در توانمندی‌هایش دچار افول نسبی شده و از قدرت هژمونیک این کشور، به تدریج کاسته می‌شود. اهمیت پژوهش حاضر بدین سبب است که با استفاده از مستندات علمی نشان دهد جایگاه هژمونیک و قدرت بلامنازع ایالات متحده در عرصه روابط بین‌الملل در حال تغییر و تعدیل است. ضرورت پژوهش حاضر از آن جهت است که این نوع از پژوهش‌ها جامه علمی به مباحث پیرامون افول قدرت آمریکا پوشانده و مباحث افول قدرت آمریکا با مدارک و مستندات قوی‌تری ارائه خواهد شد. هدف اصلی از نگارش مقاله حاضر این است که با عنایت به رویکرد علمی پژوهش، این امر آشکار گردد که ایالات متحده جایگاه هژمونیک خود را به تدریج از دست خواهد داد و این امر فرصتی بسیار مناسب برای کشورهای در حال گذار مانند جمهوری اسلامی ایران فراهم می‌کند تا بتوانند در عرصه روابط و نظام بین‌الملل، حداکثر بهره خود را در جهت رسیدن به اهداف و منافع ملی ببرند.

پیشینه پژوهش

در ارتباط با مفهوم قدرت هژمون و مفهوم‌هایی مانند قدرت ایالات متحده، نظم هژمونیک، نظم نوین جهانی، قدرت نرم و... پژوهش‌های بسیار زیادی صورت گرفته که ذکر آن‌ها از حوصله بحث خارج است، بنابراین به مباحث و موضوعاتی که بیش‌ترین قرابت مفهومی با پژوهش حاضر را داشته و از آن بهره بیشتری برده شده است، اشاره می‌شود. در بُعد داخلی می‌توان به پژوهش صالح‌نژاد با عنوان «مفهوم قدرت هوشمند و نقش آن در سیاست جدید» (۱۳۹۸)، اشاره نمود. در این پژوهش مفهوم

۱. در ماده ۵ معاهده تأسیس ناتو آمده است که حمله به هر یک از ۳۰ متحد، حمله به همه آن‌ها تلقی می‌شود.

قدرت هوشمند تبیین و بررسی شده و نقش آن در سیاست‌های نظم نوین جهانی مورد بازخوانی قرار گرفته است. جوزف نای در کتاب *آینده قدرت* (۱۳۹۲)، ترجمه احمد عزیزی، ضمن کندوکاو آینده قدرت آمریکا، به شیوه‌ای عملی برای دیگر کشورها توضیح می‌دهد که چه مشکلاتی بر سر راه تبدیل منابع قدرت به راهبردهای زاینده نتایج دلخواه وجود دارند. کرمی در پژوهشی با عنوان «هژمونی در سیاست بین‌الملل؛ چارچوب مفهومی، تجربه تاریخی و آینده آن» (۱۳۸۵)، هژمونی را به‌عنوان یک مفهوم مهم در سیاست بین‌الملل مدنظر قرار داده و سعی کرده تا با کاوش نظرگاه‌های مطرح درباره آن، منطق حاکم بر ظهور، کارکرد، تداوم و افول یک قدرت هژمون را بیان و سپس نظرات موافق و مخالف هژمونی آمریکا را عرضه نماید. در بُعد پژوهش‌های خارجی می‌توان به پژوهش جان ایکنبری و دنیل نیکسون با عنوان «مطالعات هژمونی؛ پویایی نظم‌های هژمونیک»^۱ (۲۰۱۹) اشاره کرد که سیاست‌های نظم هژمونیک را در بعد از جنگ جهانی دوم مورد بررسی قرار می‌دهند و اثبات می‌کنند که رابطه و نظمی که بین نظم‌دهندگان و نظم‌گیرندگان در دنیای نظم هژمونیک وجود دارد، منبث از پویایی نظم هژمونیک است. پژوهش دیگری که در بُعد خارجی از آن استفاده زیادی شده است، پژوهش هویگنز^۲ با عنوان «افول آمریکا و تغییر هژمونی جهانی»^۳ (۲۰۱۷) است. در این پژوهش با استفاده از پانزده معیار، توانایی‌های قدرت ایالات متحده تجزیه و تحلیل می‌شود. وجه افتراق پژوهش حاضر با پژوهش‌های ذکر شده در این است که پژوهش حاضر، چارچوب نظری خود را بر سنتزی از دو نظریه استوار ساخته و با رویکردی کیفی که مبتنی بر توصیف-تحلیل است، جایگاه و قدرت هژمون جهانی را بررسی می‌نماید.

روش پژوهش

روش‌شناسی، مطالعه منظم و منطقی اصولی است که تفحص علمی را راهبری می‌کند (ساروخانی، ۱۳۸۱: ۲۲). روشی که در این پژوهش مورد استفاده قرار می‌گیرد، روش توصیفی-تحلیلی است که به‌منزله پژوهش کیفی محسوب می‌گردد. پژوهش کیفی رویکردی کل‌گرا و تفسیرگرا دارد و برای اکتشاف در یک زمینه طبیعی انجام می‌شود (عابدی و شواخی، ۱۳۸۸: ۱۶۳). در تحقیقات توصیفی-تحلیلی محقق علاوه بر تصویرسازی آنچه هست به تشریح و تبیین دلایل چگونگی بودن و چرایی

1. Hegemony Studies 3.0: The Dynamics of Hegemonic Orders

2. Huygens

3. American decline and changing global hegemony

وضعیت مسئله و ابعاد آن می‌پردازد. از ویژگی‌های تحقیق توصیفی این است که محقق دخالتی در موقعیت، وضعیت و نقش متغیرها ندارد و آن‌ها را دستکاری یا کنترل نمی‌کند و صرفاً آنچه را وجود دارد مطالعه کرده، به توصیف و تشریح آن می‌پردازد؛ لذا با توجه به توضیحات مذکور، روش پژوهش حاضر، کیفی و مبتنی بر توصیفی-تحلیلی است و روش گردآوری داده‌ها و اطلاعات بر پایه مطالعات اسنادی، کتابخانه‌ای و مجلات معتبر علمی پژوهشی و ترویجی است. از آنجاکه پژوهش حاضر سعی دارد جایگاه و قدرت هژمون را بررسی نماید، بنابراین در ابتدای امر چارچوب نظری پژوهش که مبتنی بر سنتزی از دو «نظریه هژمونی»^۱ و «قدرت هوشمند»^۲ است، ارائه می‌گردد و سپس با عنایت به مؤلفه‌های نظریه هژمونی گرامشی که چرخه قدرت یک هژمون را بیان می‌کند، این روند در مورد جایگاه کنونی ایالات متحده بررسی می‌شود و در وهله بعد با استعانت از نظریه قدرت هوشمند و مؤلفه‌های آن، سطح قدرت ایالات متحده در بخش قدرت هوشمند مورد سنجش قرار می‌گیرد تا نهایتاً جایگاه و روند تغییر قدرت هژمون جهانی هویدا شود.

مبانی نظری

به نظر می‌رسد نزدیک‌ترین و بهترین نظریه‌ای که بتوان در چارچوب آن، جایگاه و ابعاد قدرت هژمونیک آمریکا را بررسی نمود، نظریه «رهبری هژمونیک» آنتونیو گرامشی^۳ و در ذیل آن قدرت هوشمند است که سنتزی از این دو نظریه را می‌توان به‌عنوان چارچوب نظری این پژوهش در نظر گرفت. ضرورت طرح این دو نظریه در این است که می‌توان جایگاه ایالات متحده و ابعاد قدرت این کشور را بهتر تبیین نمود و به تغییر جایگاه هژمونی ایالات متحده یا افول قدرت آن در نظام بین‌الملل پی برد.

۱- رهبری هژمونیک

اصطلاح هژمونی از واژه‌ای یونانی گرفته شده است که به معنای رهبر، حاکم و فرمانده است (اسمیت، ۲۰۱۲: ۲۹). این واژه در ابتدا برای فرماندهان نظامی استفاده می‌شد اما بعداً برای توصیف نوعی از پادشاهی‌های خاص در مقدونیه که دارای قدرت بی‌بدیل بودند، مورد استفاده قرار گرفت

1. Theory of Hegemony
2. Smart Power
3. Antonio Gramsci

(مدلسکی، ۱۹۸۷: ۱۷). توسیدید^۱ در کتاب تاریخ جنگ‌های پلوپونزی^۲، از این واژه برای رهبری آتن و اسپارت‌ها استفاده می‌کند. البته تأکید بر رهبری بدان معناست که قدرت هژمونیک کاملاً متفاوت از بازیگرانی است که قدرتمندتر از همسایگان خود هستند. به‌طور مثال آفریقای جنوبی از نظر اقتصادی و نظامی از همسایگان خود قوی‌تر است اما به‌عنوان رهبر هژمونیک در نظر گرفته نمی‌شود (فونتانا، ۲۰۰۶: ۲۵). هژمون از زمان یونان باستان تا قرن بیستم که دوباره احیا شد، معانی مختلفی به خود گرفت تا این که امروزه، معنای هژمون تکامل یافت و سرانجام به معنای تسلط کامل بر دیگر بازیگران (دولت‌ها) شناخته شد (هویگنس، ۲۰۱۷: ۱۴). در علوم سیاسی، منظور از هژمون، رهبر یا حالت رهبری گروهی از دولت‌هاست. به بیان دیگر، رهبری لزوماً مرتبه‌ای از نظم سازمان‌دهی جمعی را واجب می‌داند که در آن یک دولت، نقش بیشتری ایفا می‌نماید (گریفیتس و اوکالاگان، ۲۰۱۴: ۱۳۸-۱۳۷). یکی از تأثیرگذارترین نظریه‌پردازان در ارتباط با هژمونی آنتونیو گرامشی است (فورگاکس، ۱۹۸۸: ۲۳). از نگاه گرامشی، هژمونی با سلطه مغایرت دارد. سلطه اعمال قدرت بر مردمان تحت حکومت بدون رضایت است. حال آنکه هژمونی نوعی رهبری است که صاحبان قدرت برای پوشاندن فقدان اجماع، مبانی اخلاقی برجسته‌ای را برای موجه نشان دادن کاربرد زور عنوان نموده و ارزش‌های اخلاقی، سیاسی و فرهنگی خود را به‌جای هنجارهای متعارف رفتار سیاسی جایگزین کرده و جهان‌بینی خود را ترویج می‌دهند. نوآوری فکری گرامشی، «عقل متعارف»^۳ یا درکی است که از سرشت همه نظام‌های اجتماعی فرا می‌گردد؛ یعنی قدرت راستین یک حکمرانی در ستیزه‌جویی لایه دارای قدرت نهان نیست، بلکه بدین صورت است مردمی که بر آن‌ها حکم‌فرمایی می‌شود، دانسته‌ای از زمانه را قبول کرده‌اند که تنها متعلق به طبقه حکم‌فرما است و این محتوا به شیوه عقلانی عرضه می‌شود (فیوری، ۱۳۶۰: ۲۹۵).

گرامشی نظریه خود را با این فرض آغاز می‌کند که در مردم‌سالاری‌های لیبرال، قدرت در بیشتر اوقات نه در شکل اجبار بلکه به‌صورت آشکارا و از طریق یک ایدئولوژی مسلط اعمال می‌شوند. این ایدئولوژی مجموعه‌ای مشترک از اندیشه‌ها و نمادهاست که با مشروعیت بخشیدن به حاکمان موجود به آنان کمک می‌کند تا رضایت و یا دست‌کم سکوت رضایت‌آمیز شهروندان را جلب کنند (گریفیتس، ۱۳۸۸: ۴۳۵)؛ بنابراین به نظر گرامشی هژمونی یعنی توانایی یک دولت برای ترویج نظمی اجتماعی نه به اتکای شالوده‌های مادی دولت‌ها، بلکه به کمک گفتمانی که در حوزه اندیشه‌ها و

1. Thucydides
2. The History of the Peloponnesian War
3. Conventional wisdom

نهادهای اجتماعی و دموکراتیک منعکس می‌شود (گرامشی، ۱۹۷۱: ۲۵۶)؛ یعنی نظمی که هژمون پایه‌ریزی می‌کند، مبتنی بر گفتمانی است که از طرف دولت‌های دیگر قبول شده و خود هژمون را مسئول حفظ این نظم می‌داند. هژمون با استفاده از قدرت سخت‌افزاری و نرم‌افزاری در پی تأمین آن می‌رود. از این‌رو، هژمونی وضعیتی است که تحقق آن وابسته به وجود مجموعه‌ای از شرایط سخت‌افزاری و نرم‌افزاری در یک کشور است و اگر تدریجاً فراهم آیند، آن دولت به سوی مرکزیت نظام جهانی حرکت خواهد کرد و طبعاً با مقاومت و حتی جنگ نیز روبرو خواهد شد؛ چراکه هژمون با سایر رقبایی که خود را برای رسیدن به آن وضعیت آماده کرده‌اند باید مقابله نماید؛ یعنی زمانی که عوامل داخلی فراهم شد، باید موانع محیطی نیز از سر راه برداشته شوند تا یک دولت مقدر باشد به مرکزیت نظام دست پیدا کند. در نظریه هژمونیک، جایگاه هژمون مسئله بسیار مهمی است که شامل مراحل پیدایش، کارکرد، تداوم و افول است (کرمی، ۱۳۸۵: ۸-۵).

۱-۱- **پیدایش:** به خاطر این که یک دولت بتواند در جایگاه هژمونی قرار بگیرد، لازم است مجموعه‌ای از اسباب و شروط را فراهم نماید که شامل برتری نسبی، اراده ملی و پذیرش بین‌المللی است (کرمی، ۱۳۸۵: ۷-۵).

۱-۱-۱- **برتری نسبی:** یک بُعد اساسی برای قدرت هژمون برتری نسبی آن در برابر سایر بازیگران بین‌المللی است. این برتری باید در عرصه‌های اقتصادی، نظامی، ایدئولوژیک، اجتماعی و سیاسی ملموس و مشخص باشد (لامی، ۲۰۰۵: ۵۲۹-۵۲۵).

۱-۱-۲- **اراده ملی:** در جهت ایجاد نظم جهانی، اداره، حفظ و توسعه آن، هژمون به پشتیبانی عمومی در داخل نیاز دارد و شرط عملی شدن چنین وضعیتی، برخورداری از اراده ملی است. قدرت هژمون باید منابع اقتصادی و انسانی مورد نیازش را از محیط داخلی به صحنه بین‌المللی انتقال دهد و این امر به توجیه افکار عمومی و کانون‌های تأثیرگذار نیاز دارد. حسب معمول این توجیه تحت عنوان یک مفهوم مشروع مانند مقابله با یک خطر بزرگ، بحرانی و حتمی صورت می‌پذیرد (امینیان، ۱۳۸۱: ۸۴۹).

۱-۱-۳- **پذیرش بین‌المللی:** پذیرش به معنای بسترسازی نهادها، چارچوب‌ها و ساختارهایی است که دیگران در آن شرکت می‌کنند و ارزش‌ها و مقررات را گردآوری و تهیه می‌نمایند. این امر، قدرت ساختاری و شرایطی را برای هژمون مهیا می‌سازد که می‌تواند بر اساس آن منافع خود را پیگیری

نماید. توانمندی در تأسیس و صیانت از رژیم‌های همکاری و کنترل بی‌ثباتی جزو جدانشدنی قدرت هژمون است (امینیان، ۱۳۸۱: ۸۴۹).

۱-۲- **کارکرد:** قبل از آنکه یک قدرت بتواند به جایگاه و موقعیت هژمونی برسد، در جهت تأمین منافع خود نیاز دارد تا ساختار موجود را حفظ نماید. در واقع، هژمونی از توزیع نامتقارن منابع نظامی و اقتصادی فراتر است، چراکه باید از روش توانایی کنترل مؤثر و کارآمد نتایج جهانی استنباط و درک شود (ایکنبری، ۱۳۸۲: ۱۳).

۱-۳- **تداوم:** تداوم هژمونی نیز اسباب و شروطی دارد و هژمون باید مقدور باشد تا با استفاده از ابزارهای نهادین، آزادی عمل بازار جهانی را محصور کند تا در جهت منافعش عمل نماید؛ به‌طور مثال بازارش را به روی محصولات دیگران می‌بندد و بازار دیگران را به روی محصولات خویش می‌گشاید تا پول خود را به‌عنوان ارز معمول و رایج در نظام وارد کند. بر همین اساس، قدرت هژمون باید بتواند این محدودیت‌های نهادی را با آمیخته‌ای از زور، دادن پاداش به متحدان و شبه‌متحدان و ابزار ایدئولوژیک تحمیل نماید (کرمی، ۱۳۸۵: ۱۲).

۱-۴- **افول:** افول به یک معنا روندی طولانی دارد. وقتی احساس می‌شود که اقتدار هژمون به چالش جدی کشیده شده، افول هژمونی آغاز شده است. حتی با شروع افول نیز هژمون تا مدت‌ها هنوز قوی‌ترین قدرت سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی است و دیگران نمی‌توانند به آسانی با آن مقابله کنند و بنابراین، افول روندی کند دارد (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۲۰۰۱)؛ اما از آنجا که هژمونی دارای همه ابعاد قدرت است، این ابعاد چگونه تبیین می‌شود؟ به نظر می‌رسد که هژمون نه تنها قدرت سخت بلکه باید دارای قدرت نرم نیز باشد و تلفیق این دو در قدرت هوشمند تجلی می‌یابند.

۲- قدرت هوشمند

قدرت هوشمند در واقع تلفیقی از قدرت سخت و نرم است. مفهوم قدرت هوشمند را نخستین بار سوزان ناسل^۱ به معنای ترکیب هدفمند و خردمندانه قدرت سخت و نرم در مقابله با تهدیدات به کار برد. وی معتقد بود منابع اجباری و اقناعی شامل توانایی‌ها و برتری‌های نظامی، اقتصادی، فرهنگی و ایدئولوژیک باید در یک جهت هماهنگ شوند تا برآیند آن تداوم برتری کشور را تضمین کند (صالح‌نژاد، ۱۳۹۸: ۱۷). قدرت هوشمند نه سخت است و نه نرم، بلکه کاربرد ماهرانه هر دو آن‌هاست (برزگر، ۱۳۸۹: ۸۵). کارکرد ویژه خاص هر کدام از این دو نوع موجب به وجود آمدن مشکلات

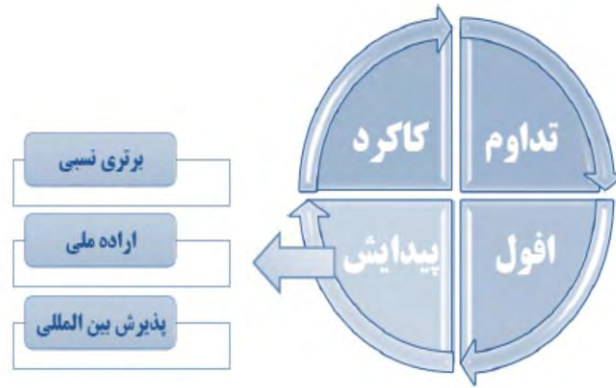
بسیاری برای کشورها در راه کسب منافع خویش است. نای در خصوص ناکارآمدی قدرت سخت صرف می‌نویسد: «فرآیند تبدیل قدرت از منابع به نتایج دلخواه، یک متغیر میانی حساس و تعیین‌کننده است. برخورداری از منابع قدرت، ضامن کسب نتایج دلخواه در همه شرایط نیست. لازمه تبدیل منابع به قدرت ملموس، به مفهوم کسب نتایج دلخواه، راهبردی بهینه و مدیریتی مدبرانه است» (نای، ۲۰۱۱: ۳۰). هم‌چنین وی معتقد است که قدرت نرم صرف، حلال همه مشکلات نیست (نای، ۲۰۱۱: ۱۵) و طبیعتاً قدرت سخت نیز به تنهایی نمی‌تواند یکه‌تاز عرصه قدرت در عرصه سیاست بین‌الملل باشد؛ اما قدرت هوشمند برآیند نقاط قوت و حذف نقاط ضعف در قدرت سخت و نرم است (نای، ۱۳۹۲: ۱۰). از طرف دیگر، تحولات عصر جدید و دوران ارتباطات گسترده و فناوری‌های نوین و شبکه‌ای شدن ارتباطات در حوزه‌های عمومی و خصوصی، اعمال قدرت را با شیوه‌های جدید امکان‌پذیر و وابسته به اشکال نوین قدرت کرده است؛ لذا قدرت هوشمند تحولی شهودی در موضوع قدرت است که مخاطبان اصلی آن را دولت‌ها، نخبگان سیاسی، گروه‌های ذی‌نفوذ و نهادهای حکومتی تشکیل می‌دهند (ویلسون، ۲۰۰۸: ۱۱۱)؛ اما تعریف جداگانه هر کدام، موضوع قدرت هوشمند را بهتر تبیین می‌کند. در وهله اول قدرت نرم بررسی می‌شود؛ قدرت نرم عبارت است از توان اثرگذاری بر دیگران از طریق اهرم‌های تعیین‌کننده و دارای چارچوبی مشخص برای برنامه کار، ایجاد رغبت و جاذبه مثبت در راستای کسب نتایج دلخواه (نای، ۲۰۱۱: ۴۳-۴۲). قدرت نرم روشی است برای رسیدن به نتایج دلخواه بدون تهدید و تشویق آشکار و محسوس. نگاه نای به مفهوم ابزار نرم قدرت نگاهی مبتنی بر جذب و اغواگری است. نتیجه اغواگری فرهنگی، سیاست خارجی موفق و در نهایت کسب مطلوبیت‌ها در حوزه‌های مختلف است (صالح‌نژاد، ۱۳۹۸: ۹)؛ لذا با توجه به تعریف قدرت نرم، مؤلفه‌های قدرت نرم عبارت‌اند از فرهنگ، ارزش‌ها (سیاسی) و سیاست خارجی.

۲-۱- فرهنگ: مهم‌ترین کارکرد قدرت نرم را در حوزه فرهنگی می‌توان مشاهده کرد. وقتی فرهنگ کشوری ارزش‌های جهانی را شامل شود و بنیاد سیاست‌های آن را علائق و ارزش‌های مشترک جهانی تشکیل دهند، احتمال اینکه نتایج مطلوب تحصیل شود، افزایش می‌یابد. عناصر فرهنگی در هر صورت بسته به نوع استفاده کشور از آن می‌توانند منبع مولد قدرت نرم باشند. البته لازم است عنوان گردد که چون فرهنگ ریشه در جوامع مدنی داشته و اهرم‌های سیاست‌گذاری در دست دولت است، بنابراین نتایج استفاده از قدرت نرم در بلندمدت به بار خواهد نشست و صبوری بسیاری را از سوی دولتمردان می‌طلبد (نای، ۲۰۱۱: ۱۱۰).

۲-۲- ارزش‌های سیاسی: ارزش‌های سیاسی خود بخشی از فرهنگ سیاسی هر ملتی است. آلموند^۱ و پاول^۲ در تعریف فرهنگ سیاسی و ویژگی‌های آن می‌گویند: «هر فرهنگ سیاسی توزیع خاصی از باورها، ارزش‌ها، احساسات، اطلاعات و مهارت‌های سیاسی است. همان‌گونه که باورهای افراد بر اعمال آن‌ها اثر می‌گذارد، فرهنگ سیاسی یک ملت نیز بر رفتار شهروندان و رهبران در سراسر نظام سیاسی اثر می‌گذارد. ارزش‌های سیاسی می‌تواند ملاک سنجش ظرفیت یک نظام در مواجهه با بحران‌های گوناگون باشند» (به نقل از نای، ۲۰۰۴: ۵۴).

۲-۳- سیاست خارجی: سیاست خارجی هر کشوری در سطح بین‌المللی، چهره‌ظاهری هر کشوری در محیط بیرون از خود است و بیانگر اهداف، آرزوها و جهان‌بینی آن کشور است. کشورها مختارند از خود چهره‌ای زیبا و دارای مشروعیت به جهانیان عرضه کنند و یا برعکس. این موارد به عملکرد سیاست خارجی و کارگزاران این حوزه بسیار وابسته است (صالح‌نژاد، ۱۳۹۸: ۱۲-۱۱). اما قدرت سخت به چه معناست؟ قدرت سخت عبارت است از توان اجبار با توسل به اقدامات، ابزارها و تصمیمات آشکار و مستقیم. گسترش تسلیحات نظامی و سخت‌افزاری، تصویب بودجه‌های هنگفت برای ارتقای سامانه‌های جنگی، افزایش نیروهای نظامی آماده به جنگ و احتیاط و اهمیت یافتن روش‌های میلیتاریستی در حکومت‌داری و سیاست خارجی، جنبه‌های آشکار استفاده از قدرت سخت هستند. به‌طور کلی منابع ملازم با قدرت سخت دربردارنده عناصری مادی و ملموس چون زور و پول‌اند (نای، ۲۰۱۱: ۴۷). پس مؤلفه‌های قدرت سخت عبارت‌اند از قدرت نظامی و قدرت اقتصادی. بنابراین با عنایت به مؤلفه‌های نظریه هژمونی گرامشی که چرخه قدرت یک هژمون را بیان می‌کند، این روند در مورد جایگاه کنونی ایالات متحده بررسی می‌شود و در وهله بعد با استعانت از نظریه قدرت هوشمند و مؤلفه‌های آن، سطح قدرت ایالات متحده در بخش قدرت هوشمند مورد سنجش قرار می‌گیرد تا نهایتاً جایگاه و روند تغییر قدرت هژمون جهانی هویدا شود.

1. Almond
2. Powell



شکل ۱. موقعیت هژمون (کرمی، ۱۳۸۵)



شکل ۲. قدرت هوشمند هژمون (صالح نژاد، ۱۳۹۸)

ایالات متحده و جایگاه هژمون

ایالات متحده از دهه ۱۸۷۰ بسیاری از شاخص های برتری نظامی و اقتصادی را دارا بود. حضورش در جنگ جهانی اول و شکست قدرت های متحد و تأسیس جامعه ملل، شرایط را در جهت اعمال هژمونی ایالات متحده مهیا ساخت؛ اما اراده ملی برای انجام این نقش وجود نداشت و در نتیجه عضویت آمریکا در جامعه ملل توسط مجلس سنا مورد پذیرش قرار نگرفت و ایالات متحده در نظام بین الملل گوشه گیر شد تا این که در سال ۱۹۴۱ وارد جنگ جهانی دوم شد و بعد از پایان جنگ

به عنوان قدرت نظامی و اقتصادی هژمون مطرح گردید. پس از جنگ جهانی دوم، نظم جهانی دوقطبی جدیدی تحت دو ابرقدرت، ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی شکل گرفت (سوکو و همکاران، ۲۰۲۱: ۲). در این نظم به وجود آمده، کشورهای اروپای غربی تمایل داشتند ایالات متحده نقش رهبری را به عهده بگیرد؛ زیرا آن‌ها برای کمک به بازسازی و محافظت از تهدید گسترش شوروی به کمک‌های آمریکایی نیاز داشتند و قدرت ایالات متحده به افزایش امنیت اروپا و دستیابی به بهبود منطقه‌ای کمک می‌کرد (ایکنبری، ۲۰۱۱: ۶۰)، پس در اوایل دوره پس از جنگ، هویت رهبری آمریکا نمود بیشتری داشت. این وضعیت منجر به ایجاد توقعات اقتصادی زیادی در آمریکا شد. همچنین این شرایط ایالات متحده را به این عقیده هدایت کرد که الزامات بین‌المللی، متحدانش را به همکاری مقتضی برای حفظ نظم سیاسی و اقتصادی بین‌المللی وادار می‌سازد. در نتیجه، پیوندهای سیاسی و امنیتی بین ایالات متحده و متحدانش، بستری را مهیا ساخت که در آن اقتصاد لیبرالی بازار جهانی با سهولت نسبی عمل می‌کرد و پایه‌های ثبات و امنیت را در جهت پیشرفت ارتباطات اقتصادی جهانی فراهم ساخت. نوآوری آمریکا در حوزه تجارت به آزادسازی تعرفه‌ای منجر شد و ارزش دلار پایه نظام پولی بین‌المللی شناخته شد. هم‌چنین کمک‌های خارجی آمریکا، سرمایه‌گذاری مستقیم فناوری، توسعه کشورهای پیشرفته و تعدادی از کشورهای عقب‌مانده را تسریع کرد. با آغاز جنگ ویتنام و حتی تا زمان حکومت رونالد ریگان، هژمونی غارتگر آمریکا هویدا شد و منافعش از هماهنگی با منافع متحدانش خارج شد و به بهره‌برداری استثمارگری از موقعیت هژمونی‌اش پرداخت و سیاست‌های آمریکا به تدریج از سوی شرکای اقتصادی‌اش مورد اعتراض قرار گرفت. با این حال آن‌ها هنوز نمی‌توانستند سهم زیادی از مسئولیت مدیریت سیستم را بر عهده گیرند. سیاست‌های دولت ریگان منجر شد تا وضعیت هژمونی آمریکا سست گردد؛ زیرا این سیاست‌ها باعث شد رقبای اقتصادی ایالات متحده، جایگاه خود را تثبیت نمایند. هم‌چنین این سیاست‌ها از داخل، ایالات متحده را با دشواری‌هایی روبرو ساخت (کرمی، ۱۳۸۵: ۱۸-۱۷)؛ اما فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی فرصتی بی‌نظیر برای ایالات متحده فراهم نمود. اتحاد جماهیر شوروی که نزدیک به پنج دهه در برابر ایالات متحده قدرت‌نمایی می‌کرد، در سال ۱۹۹۱ فرو پاشید (مرشایمر، ۲۰۱۴: ۴۱). از این زمان به بعد «لحظه تک‌قطبی هژمونی بدون مناقشه ایالات متحده»^۱ بعد جدیدی از نظم به نام «نظم هژمونیک»^۲ به مفهوم روابط بین‌الملل افزود (پتراس و موریس، ۱۹۹۰: ۴۸-۴۵). بدون حمایت اتحاد جماهیر شوروی، اکثر کشورهای وابسته

1. The 'unipolar moment' of uncontested US hegemony

2. The Hegemonic Order

به مسکو، گروه‌هایی شورشی و جنبش‌های سیاسی بین دو تصمیم باید یکی را انتخاب می‌کردند؛ یا باید با نظم هژمون مقابله می‌نمودند یا این که این نظم را می‌پذیرفتند. پس در اواسط دهه ۱۹۹۰، تنها یک چارچوب غالب برای هنجارها و قوانین بین‌المللی وجود داشت: وجود نظم هژمونیک و سیستم لیبرال بین‌المللی اتحادها و نهادهایی که در ایالات متحده وجود داشتند؛ لذا با نگاه وسیعی می‌توان مشاهده نمود که سه تحول عظیم، نظم هژمونیک تحت رهبری ایالات متحده پس از جنگ سرد را فعال کرد؛ اول، با شکست کمونیسم، ایالات متحده با هیچ پروژه ایدئولوژیک جهانی بزرگی مواجه نشد که بتواند با پروژه‌اش رقابت کند. دوم، با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و زیرساخت‌های نهادها و مشارکت‌های همراه آن دولت، دولت‌های ضعیف در زمینه تأمین حمایت نظامی، اقتصادی و سیاسی از جایگزین‌های قابل توجهی جز ایالات متحده و متحدان غربی آن برخوردار نبودند و سوم، فعالان و جنبش‌های فراملی ارزش‌ها و هنجارهای لیبرالی را گسترش دادند تا نظم هژمون را تقویت کنند.

ایالات متحده و متحدانش در دوران تک‌قطبی قدرت و نفوذ آنان مهار نشد و این باعث شد بسیاری از سیاست‌گذاران به پیروزی دائمی لیبرالیسم اعتقاد پیدا کردند (کولی و نیکسون، ۲۰۲۰: ۱۴۶-۱۴۴). به‌ویژه بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، این موضوع اکیداً عنوان شد که دنیای پس از جنگ سرد، دنیایی تک‌قطبی است و جولان‌گاه نقش‌آفرینی ایالات متحده به‌عنوان قدرت هژمون آغاز گشته است (کرمی، ۱۳۸۵: ۱۸)؛ اما چند سال قبل‌تر از آن یعنی در آوریل ۱۹۹۷، رئیس‌جمهور چین، جیانگ‌زمین و رئیس‌جمهور روسیه، بوریس یلتسین، متعهد شدند که چندقطبی شدن جهان و ایجاد نظم جدید بین‌المللی را ترویج دهند. تحلیلگران غرب به‌طور خاص شک داشتند که پکن و مسکو بتوانند بر چندین دهه بی‌اعتمادی و رقابت برای همکاری در برابر تلاش‌های ایالات متحده برای حفظ و شکل‌گیری نظم بین‌المللی غلبه کنند؛ اما اعلامیه ۱۹۹۷ به‌عنوان طرحی برای چگونگی تلاش پکن و مسکو برای تغییر سیاست بین‌الملل این تردید را از بین برد. لذا امروزه با ظهور قدرت‌های بزرگ مانند چین و روسیه، پروژه‌های غیرلیبرال با نظم هژمونیک به رهبری ایالات متحده رقابت می‌کنند. کشورهای در حال توسعه و حتی بسیاری از کشورهای توسعه‌یافته به جای جستن حمایت از کشورهای غربی و ایالات متحده، به دنبال حمایت‌های جایگزین هستند و شبکه‌های فراملی غیرلیبرال و اغلب راست‌گرایانه بر هنجارها و اصول نظم بین‌المللی لیبرال فشار می‌آورند که زمانی دور از ذهن به نظر می‌رسید. در واقع می‌توان این‌گونه اظهار نمود که اگر ظهور ایالات متحده به‌عنوان یک قدرت تک‌قطبی، بیشتر منوط به فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی بود، ادامه این تک‌قطبی تا دهه‌های بعد از

این واقعیت ناشی می‌شد که متحدان آسیایی و اروپایی به هژمونی آمریکا بسنده کرده بودند. امروزه چین و روسیه مستقیماً از طریق نهادها و مجامع آن نظم، جنبه‌های لیبرال نظم هژمون را به چالش می‌کشند. در عین حال، آن‌ها در حال ایجاد نظم جایگزین از طریق نهادها و مکان‌های جدیدی هستند که در آن‌ها نفوذ بیشتری دارند. به‌طور خلاصه، جایگاه رهبری جهانی ایالات متحده در حال عقب‌نشینی است و قدرتش مروراً و به‌صورت دائم کاهش می‌یابد، هرچند که به‌سادگی از این جایگاه دست نمی‌کشد (کولی و نیکسون، ۲۰۲۰: ۱۴۵-۱۴۴). بر همین اساس، به خاطر وجود چالش‌های جدیدی که برای هژمون به وجود آمده، این انتظار که ایالات متحده همان جایگاه سابق را داشته باشد، مورد تردید است و به نظر می‌رسد عصر افول ایالات متحده آغاز گشته است.

قدرت هوشمند ایالات متحده

در این قسمت تلاش می‌شود که با نشان دادن آمار و ارقام مربوطه در دو بخش قدرت نظامی و اقتصادی، این مفهوم استنباط شود که قدرت هوشمند ایالات متحده نیز متزلزل شده است. در واقع با بررسی مؤلفه‌های قدرت هوشمند ایالات متحده، به‌طور عینی‌تر مشخص خواهد شد که روند قدرت هوشمند ایالات متحده به چه صورت است. قدرت یکی از مهم‌ترین عواملی است که نظام سیاسی جهان را شکل می‌دهد و به طبقه‌بندی دولت‌ها در روابط بین‌الملل کمک می‌کند (سوکو و همکاران، ۲۰۲۱: ۷). قدرت هوشمند از به هم پیوستن قدرت سخت و قدرت نرم که خود دارای مؤلفه‌های متعددی هستند، ایجاد می‌شود. قدرت سخت شامل دو بعد قدرت نظامی و قدرت اقتصادی است. در بعد قدرت نظامی، مقاله حاضر داده‌های مربوط به سایت معتبر گلوبال فایرپاور^۱ را محور بررسی‌های خود قرار می‌دهد. طبق گزارشی که هر سال، این سایت از وضعیت نظامی کشورها منتشر می‌نماید، همچنان آمریکا را به‌عنوان قدرت برتر نظامی در طی ده سال اخیر به حساب آورده است. منابع قدرت نظامی و شاخص‌هایی که این مؤسسه بر روی آن، نتایج را به دست آورده است، شامل نیروی انسانی، هزینه‌های مالی نیروهای نظامی، ادوات و پشتیبانی، قدرت لجستیکی، قدرت نیروی دریایی (تعداد ناوهای هواپیمابر، زیردریایی و...)، زمینی (تانک، سلاح‌های پیشرفته زرهی و...) و هوایی (تعداد و نوع جت‌های پیشرفته، بالگردها و...) منابع طبیعی و بودجه دفاعی است. با این حساب، ایالات متحده همچنان به‌عنوان نقش برتر در قدرت نظامی خودنمایی می‌کند. در جدول زیر بین سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۲۰، قدرت نظامی سه کشور ایالات متحده، روسیه و چین به‌صورت رتبه‌بندی آورده شده است.

جدول ۱. رتبه‌بندی قدرت نظامی ایالات متحده بین سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۲۰

سال کشور	۲۰۲۰	۲۰۱۹	۲۰۱۸	۲۰۱۷	۲۰۱۶	۲۰۱۵	۲۰۱۴	۲۰۱۳	۲۰۱۲	۲۰۱۱	۲۰۱۰
ایالات متحده	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
روسیه	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۳
چین	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۲
هند	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴
ژاپن	۵	۶	۶	۶	۶	۹	۱۰	۱۷	۹	۹	۹

منبع: Globalfirepower.com

در همین رابطه موسسه بین‌المللی تحقیقات صلح استکهلم^۱ اذعان می‌دارد سهم این کشور از هزینه‌های نظامی اختصاص یافته برای امور نظامی در کل جهان، ۳۵ درصد است که مشخص می‌گردد این عامل تا چه اندازه برای ایالات متحده حائز اهمیت است.

جدول ۲. مقایسه سهم هزینه‌های نظامی جهانی ایالات متحده، چین و روسیه در سال ۲۰۲۰

United States	35%
China	13%
Russia	3.8%

منبع: Stockholm International Peace Research Institute

بُعد دیگر قدرت سخت، قدرت اقتصادی است. بعد از جنگ جهانی دوم، تنها قدرت برتر اقتصادی در دنیا که حتی به کشورهای آسیب‌دیده از جنگ، کمک‌های مالی می‌نمود، ایالات متحده بود که با رشد اقتصادی چین در دو دهه اخیر، جایگاه قدرتمند آمریکا در بعد قدرت اقتصادی متزلزل گشت. چراکه چین توانست جایگاه اقتصادی خود را ارتقا دهد و خود را به ایالات متحده برساند و حتی از او پیشی گیرد. جنگ اقتصادی و تجاری که بین آمریکا و چین برقرار است، خود گواه این است که چین توانسته است در بعد اقتصادی، آمریکا را نسبت به قبل با چالش جدی مواجه سازد (دوتکیویچ و

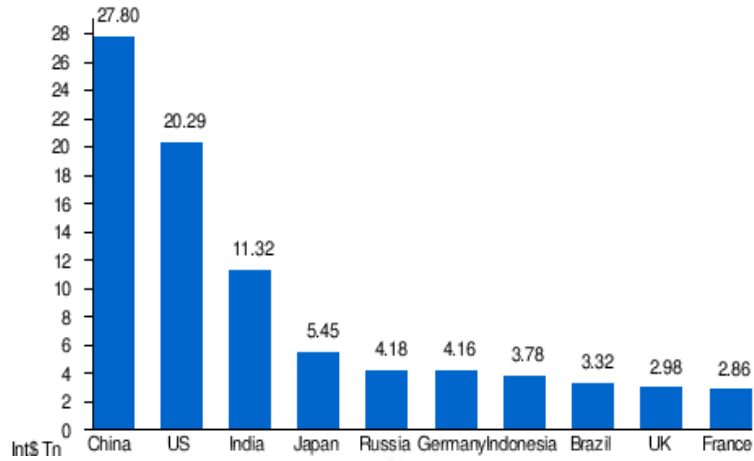
1. Stockholm International Peace Research Institute

همکاران، ۲۰۲۰: ۱۸۲). در همین راستا، قدرت اقتصادی به عواملی مختلفی بستگی دارد اما مهم‌ترین آن میزان تولید ناخالص داخلی^۱ است. از آنجاکه این عامل خود مهم‌ترین متغیری است که در تجزیه و تحلیل‌ها و ارزیابی‌های اقتصاد کلان از آن استفاده می‌شود و رایج‌ترین شاخصی است که برای اندازه‌گیری رفاه یک جامعه و مقایسه آن با سایر جوامع توسط اقتصاددانان به کار گرفته می‌شود، در اینجا نیز به‌عنوان میزان و ملاکی برای سنجش قدرت اقتصادی کشورها در نظر گرفته شده است. طبق آمارهای که بانک جهانی^۲ در یک قیاس تحلیلی بین ایالات متحده، چین و روسیه منتشر کرده، بین سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۱۶، ایالات متحده همواره قدرت برتر در تولید ناخالص داخلی بوده است، اما به‌تازگی طبق آمار صندوق بین‌المللی پول^۳، میزان تولید ناخالص داخلی چین در سال ۲۰۲۰ و با توجه به بحران کرونا از آمریکا نیز بسیار بیشتر است. صندوق بین‌المللی پول علت آن را تولیدات بسیار زیاد، صادرات و خرید سهام‌های شرکت‌های بین‌المللی در دوران بحران کرونا می‌داند. نمودار شماره ۱ میزان تولید ناخالص داخلی کشورها در سال ۲۰۲۰ و شکل شماره ۳ میزان تولید ناخالص داخلی ایالات متحده، چین و روسیه را بین سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۱۶ نشان می‌دهد. غیر از میزان تولید ناخالص داخلی، تولیدات مواد نفتی، فولاد، فولاد خام و آهن نیز که جز منابع اولیه محسوب می‌گردند، در قدرت اقتصادی نیز حائز اهمیت است. با توجه به آمارهای ذیل مشخص می‌شود که چین با تولید فولاد، فولاد خام و آهن، در بازار تجارت جهانی هر دو را تحت سلطه خود قرار داده است. این گسترش عظیم تولید به گسترش سریع بخش تولید در چین، پروژه‌های مهم زیرساختی و دخالت در بازار به صورت کنترل ارز مصنوعی که باعث کاهش رقابت برای شرکت‌های فولادی و آهن چین می‌شود، نسبت داده شده است (هوینگنس، ۲۰۱۷: ۶۸). هم‌چنین مفهوم مهم دیگری که امروزه در بخش اقتصاد، اهمیت ویژه‌ای پیدا کرده، بخش‌های مهم تحقیقات و توسعه است. داده‌ها در جداول و نمودارهای ذیل به‌خوبی نشان خواهند داد که چین به‌صورتی جدی ایالات متحده را به چالش کشیده است.

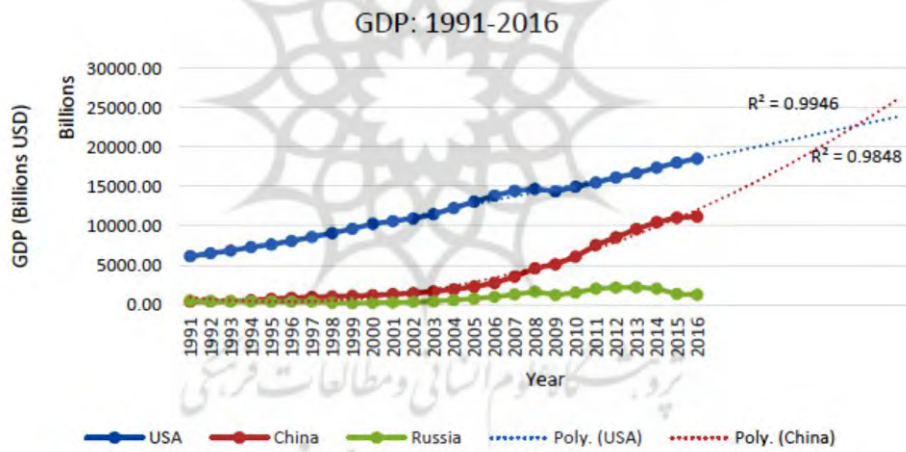
1. Gross Domestic Product – GDP

2. World Bank Group

3. International Monetary Fund_IMF



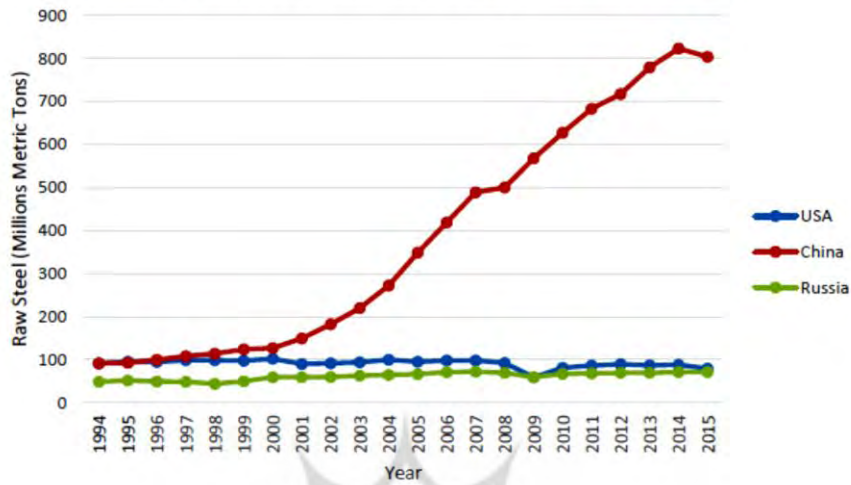
نمودار ۱. میزان تولید ناخالص داخلی کشورها در سال ۲۰۲۰ (منبع: صندوق بین‌المللی پول (IMF))



شکل ۳. میزان تولید ناخالص داخلی کشورهای ایالات متحده، چین و روسیه بین سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۱۶

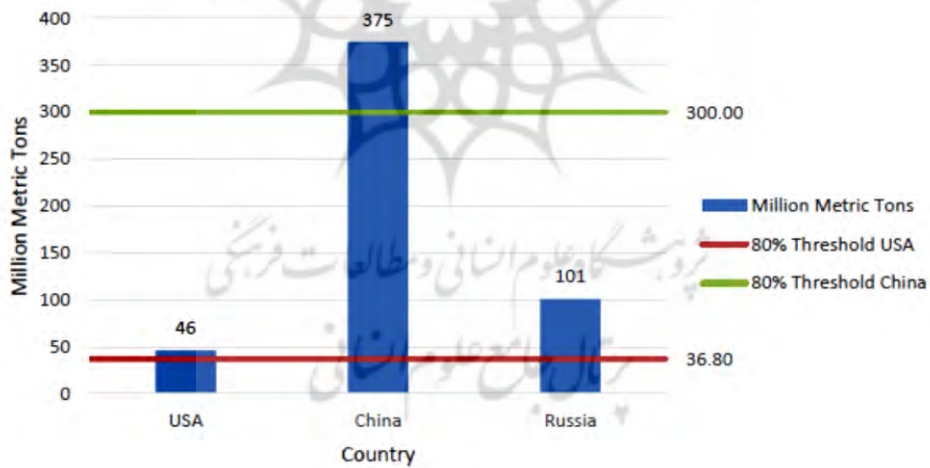
(منبع: بانک جهانی)

Raw Steel Production: 1994-2015 (Million Metric Tons)

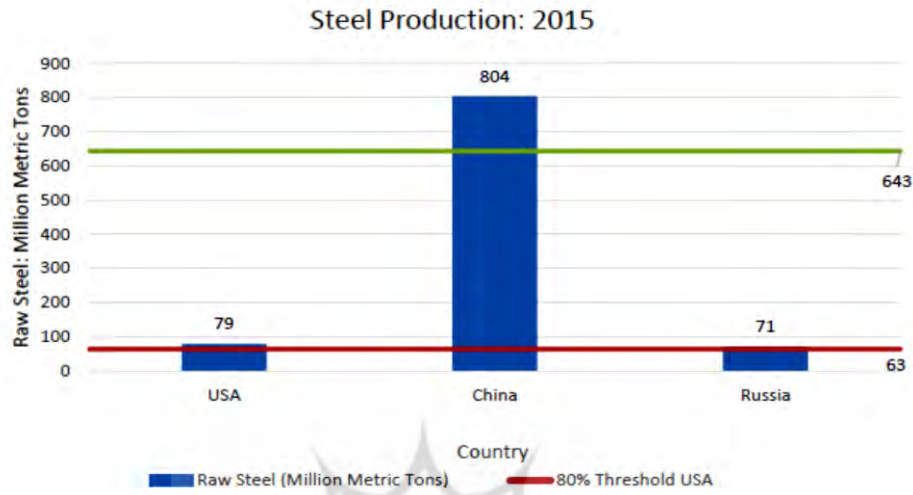


شکل ۴. تولید فولاد خام بین سال‌های ۱۹۹۴ تا ۲۰۱۵ (منبع: U.S. GEOLOGICAL SURVEY)

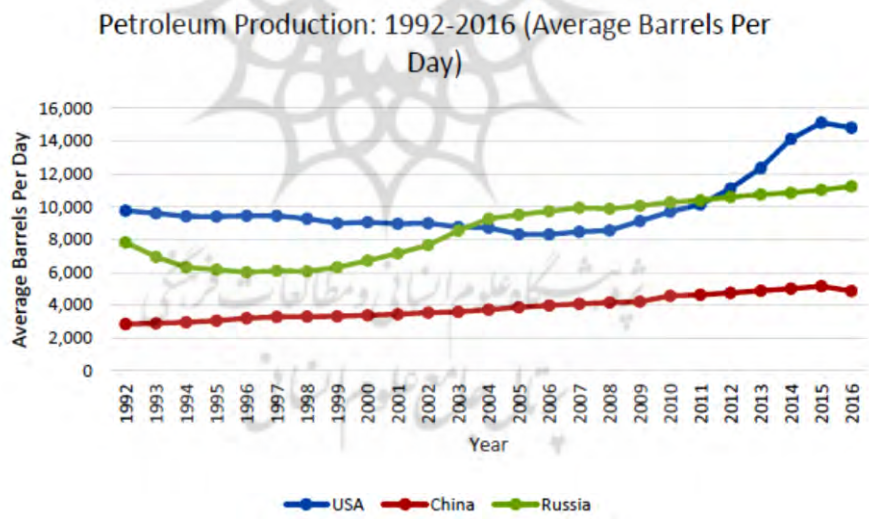
Iron Ore Production: 2014 (Million Metric Tons)



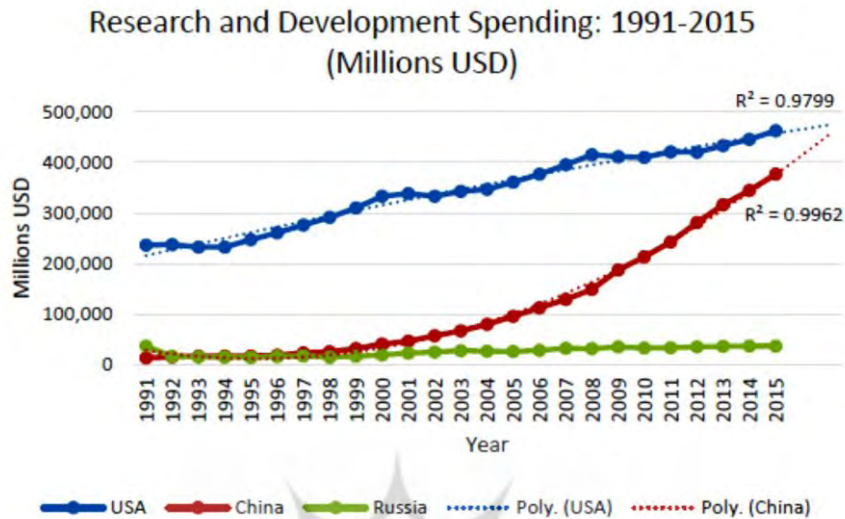
نمودار ۲. تولید آهن (منبع: U.S. GEOLOGICAL SURVEY)



نمودار ۳. تولید فولاد (منبع: U.S. Geological Survey)



شکل ۵. تولیدات موارد نفتی بین ۱۹۹۲ تا ۲۰۱۶ (منبع: Energy Information Administration)



شکل ۶. نمودار صرف هزینه‌ای در بخش تحقیقات و توسعه (R & D)

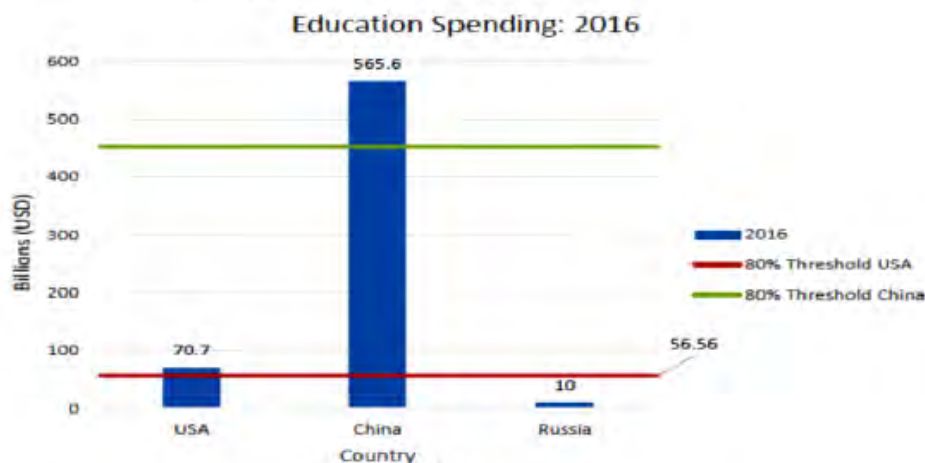
(منبع: Organization for Economic Co-operation and Development)

با بررسی داده‌های جداول، این امر مشخص می‌گردد که ایالات متحده دیگر به تنهایی قدرت برتر اقتصادی نیست. در بخش قدرت نرم، هر ساله مرکز پژوهشی «قدرت نرم»^۱ با انتشار گزارشی در قالب مجله، به بررسی رتبه‌بندی کشورها در قدرت نرم و عوامل مؤثر بر آن می‌پردازد. مؤلفه‌های مهمی که در بُعد قدرت نرم و ذیل فرهنگ، این مرکز به آن‌ها اشاره دارد، عبارت‌اند از پذیرش دانشجویان بین‌المللی، صنعت رسانه، تحصیلات و آموزش و پرورش و... پژوهش حاضر نیز با استناد به داده‌های این مرکز، قدرت نرم ایالات متحده را مورد بررسی و تحلیل قرار می‌دهد. با توجه به گزارش سالانه این مرکز، بین سال‌های ۲۰۱۶ تا ۲۰۱۹، به‌طور کلی قدرت نرم ایالات متحده رو به افول گراییده و جایگاه خود را از دست داده است.

جدول ۳. رتبه‌بندی قدرت نرم کشورها بین سال‌های ۲۰۱۶ تا ۲۰۱۹ (منبع: www.Softpower30.com)

سال	نام کشور	۲۰۱۶	۲۰۱۷	۲۰۱۸	۲۰۱۹
فرانسه	۱	۲	۱	۵	
بریتانیا	۲	۱	۲	۲	
آلمان	۳	۳	۴	۳	
سوئد	۴	۸	۶	۹	
آمریکا	۵	۴	۳	۱	

فرهنگ قدرت نرم یکسانی را فراهم نمی‌کند (آدمی و قریشی، ۱۳۹۴: ۱۹۱). از این رو میزان تأثیرگذاری مؤلفه‌های فرهنگ نیز متفاوت است؛ لذا در ارتباط با مؤلفه فرهنگ از مجموعه قدرت نرم و مطابق با داده‌های مرکز قدرت نرم، به سه عنصر آموزش و پرورش، پذیرش دانشجویان بین‌المللی و صنعت رسانه اشاره شده است. یکی از مهم‌ترین بخش‌های فرهنگی، تحصیلات و آموزش و پرورش است. میزان هزینه‌هایی که صرف آموزش و پرورش می‌شود، خود حاکی از این است که تا چه اندازه آموزش و پرورش برای آن کشور مهم بوده و برای آن، وقت و هزینه صرف شده است. مطابق با نمودار شماره ۴، مشخص می‌گردد میزان صرف هزینه در قسمت آموزش و پرورش برای چین، بیشتر از ایالات متحده است. در وهله اول شاید این تصور به وجود بیاید که این عامل به خاطر تعداد بالای جمعیت دانش‌آموزان و دانشجویان چین است؛ در صورتی که مرکز قدرت نرم اذعان می‌دارد که این هزینه تنها به خاطر سیاست‌های کشور چین در امر آموزش و پرورش و اولویت دادن به امر آموزش برای پیشرفت چین در سال‌های آینده این کشور است.



نمودار ۴. میزان صرف هزینه در قسمت آموزش و پرورش (منبع: U.S. Department of Education)

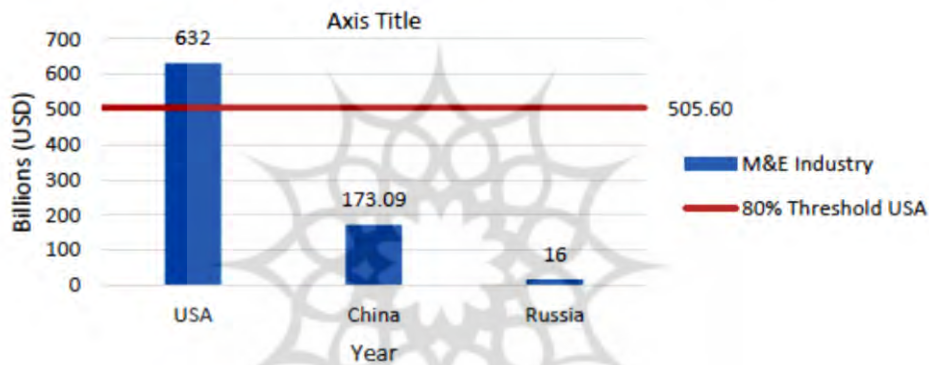
از جمله مهم ترین مؤلفه انتقال دهنده فرهنگ یک کشور که می تواند قدرت نرم را به حداکثر برساند، پذیرش دانشجویان بین المللی است که در این زمینه ایالات متحده جایگاه برتری دارد. اولین مقصد دانشجویان بین المللی، دانشگاه های ایالات متحده است که این عامل خود به تنهایی منجر به انتقال فرهنگ آمریکایی به دانشجویان بین المللی می شود. نه چین و نه روسیه به آستانه ای نرسیده اند که در این معیار قدرت نرم به عنوان یک چالش برای ایالات متحده شناخته شوند. مطابق با جدول زیر، نرخ پذیرش دانشجویان بین المللی از سال ۱۹۹۹ تا ۲۰۱۴، توسط سه کشور ایالات متحده، چین و روسیه به شرح ذیل است:



شکل ۷. دانشجویان بین المللی (منبع: U.S. Department of Education)

ایالات متحده دارای مزیت بسیار خوبی در صنعت رسانه و سرگرمی است. تا سال ۲۰۱۵، صنعت رسانه ایالات متحده ۶۳۲ میلیارد دلار درآمد داشت در حالی که چین و روسیه به ترتیب ۱۷۳ و ۱۶ میلیارد دلار درآمد داشتند. چین به دلیل جمعیت زیاد و طبقه متوسط روبه رشد خود این پتانسیل را دارد که به بازار اصلی صنعت رسانه تبدیل شود، به نحوی که انتظار می رود درآمدش از این صنعت تا سال ۲۰۲۲ به ۲۴۲ میلیارد دلار برسد؛ لذا در بخش صنعت رسانه نیز آمریکا هنوز جایگاه برتری خود را حفظ نموده است.

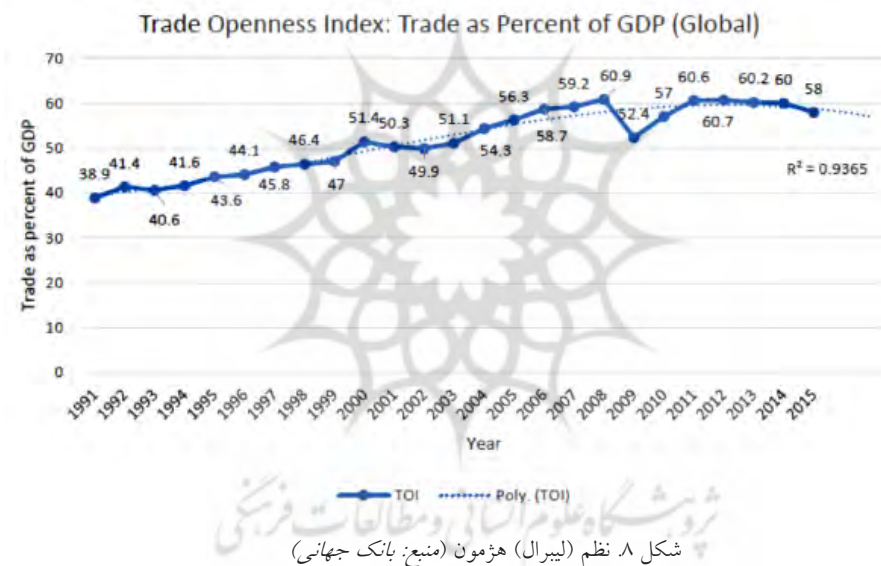
Media and Entertainment Industry: 2015



نمودار ۵. صنعت رسانه (منبع: U.S. Department of Education)

اما آخرین بخش، دو حوزه ارزش ها و سیاست خارجی است که آمریکا نیز در این دو حوزه که بسیار با همدیگر در ارتباطند، به نوعی از جایگاه هژمون بودن دورگشته است. با فروپاشی شوروی، عناصر ارزشی و هنجاری به ویژه در قالب طرح های صدور لیبرال دموکراسی و حمایت از انقلاب ها در سیاست خارجی ایالات متحده برجسته گردید. حوادث ۱۱ سپتامبر و تأثیرات ابعاد مختلف جهانی شدن و ظهور قدرت هایی مانند چین و متعاقب آن متأثر شدن طبقات متوسط و فرودست موجب گردید تا محبوبیت ارزش های لیبرال دموکراسی در داخل و خارج رو به افول گذارد. کاهش اعتماد عمومی و تحركات پوپولیستی دونالد ترامپ حاکی از این است که سطح جدیدی از تخریب اعتماد عمومی نسبت به ارزش های لیبرال دموکراسی به وجود آمده است. نظرسنجی واشنگتن پست و دانشگاه مریلند که در اکتبر ۲۰۱۷ انجام یافته، نشان می دهد که ۷۱ درصد از آمریکایی ها بر این باورند که قطب بندی سیاسی و سوء عملکرد دموکراسی به نقطه پایین خود و خطرناک رسیده است (شاتاک، واتسون و

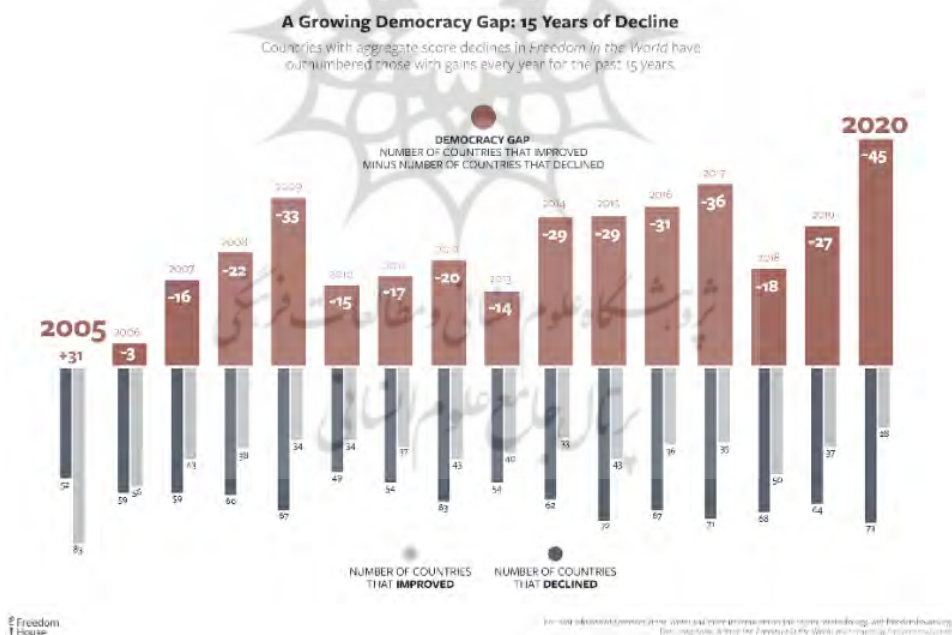
مک‌دونالد، ۲۰۱۸: ۵-۱)؛ بنابراین نظم هژمونیک که آمریکا حافظ آن است رو به افول گراییده است. از طرف دیگر بانک جهانی بر این عقیده تکیه دارد که روند میزان تجارت جهانی با نظم هژمون ارتباط مؤثر دارد؛ چراکه زمانی که میزان تجارت جهانی در یک سال با افت قابل توجهی روبرو باشد و این افت به صورت سیر نزولی خود را نشان دهد، مشاهده می‌شود که نظم هژمون نیز با مشکل مواجه شده و شکننده خواهد بود و دیگر کشورها علاقه زیادی به ماندن در این نظم ندارند. بانک جهانی رکود اقتصادی سال ۲۰۰۹ را مثال می‌زند. در این سال به دلیل پایین بودن تبادلات تجارت جهانی و تولیدات ناخالص داخلی، کشورهای متبوع نظم هژمونیک خواهان بیرون رفت از این نظم بودند. شکل شماره ۸ به خوبی این امر را نشان می‌دهد.



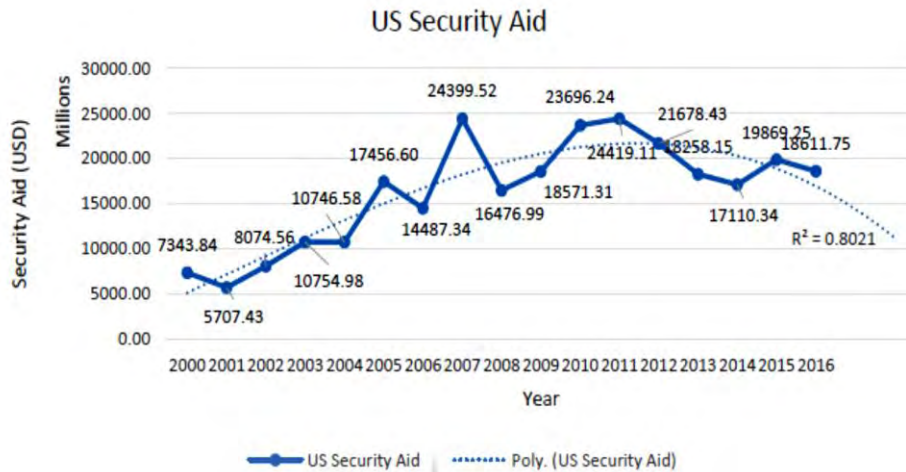
در همین راستا، گزارشی در سال ۲۰۱۷ از سوی سازمان خانه آزاد^۱ که هدفش بررسی آزادی و دموکراسی در جهان است، نشان می‌دهد بین سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۶ که آمریکا نقش حافظ امنیتی نظم هژمونیک مبتنی بر لیبرال دموکراسی را بر عهده داشته، جهان به طور فزاینده‌ای به اقتدارگرایی و ناسیونالیسم لغزیده است. جهان شاهد خروج بیشتر کشورها از دموکراسی و پذیرش ناسیونالیسم بوده و بیشتر کشورهای جهان از نظر شاخص‌های دموکراتیک کاهش یافته‌اند. بر اساس این گزارش نظم هژمونیک که ریشه در اصول دموکراسی، حقوق بشر و حاکمیت قانون داشت، جای خود را به دنیایی

1. Freedom House

خواهد داد که در آن افراد، رهبران و ملت‌ها منافع محدود خود را دنبال می‌کنند. این بدین معنی است که گرایش کشورها به سمت وسوی ناسیونالیسم رفته و منافع ملی خود را ارجحیت می‌دهند. در ادامه این گزارش آمده است که دخالت روسیه در انتخابات بازیگران متعدد (از جمله ایالات متحده)، دموکراسی‌های کشورهای اروپای مرکزی را تهدید کرده است. پیشروی ارتش چین به دریای جنوبی چین با وجود حکم دادگاه بین‌المللی مبنی بر عدم پیشروی ارتش این کشور، نشان از تمایل چین به افزایش نفوذ منطقه‌ای دارد. اقدامات یک‌جانبه‌گرایی دونالد ترامپ نشان می‌دهد که ایالات متحده از موضع خود به عنوان حافظ جهانی ارزش‌های دموکراتیک خارج می‌شود. بر اساس این گزارش، نظم جهانی هژمونیک از اصول اصلی سیاست خارجی آمریکا بیرون آمده و دیگر تضمین دموکراسی و حقوق بشر را نمی‌توان جزو اصول ارزش‌های سیاست خارجی آمریکا دانست. در شکل زیر تعداد کشورهایی که به سمت دموکراسی و تعداد کشورهای که به سمت ناسیونالیسم و اقتدارگرایی خود پیش رفتند، به ترتیب با خاکستری کم‌رنگ و پررنگ نشان داده شده و در نهایت از تفریق آن‌ها، شکاف دموکراسی با رنگ قرمز مشخص شده است:



شکل ۹. شکاف فزاینده دموکراسی از ۲۰۰۵ تا ۲۰۲۰ (منبع: Freedom House (democracy under siege))



شکل ۱۰. نرخ حافظ امنیت بودن ایالات متحده و کمک‌های امنیتی به (منبع: Freedom House)

نتیجه‌گیری

رقابت قدرت‌های بزرگ، پایان انحصار غرب بر حمایت و ظهور جنبش‌هایی که مخالف نظام لیبرال بین‌المللی و نظم هژمونیک هستند، همه نظم جهانی را که واشنگتن از زمان پایان جنگ سرد ریاست آن را بر عهده داشته، تغییر داده است. حتی اگر هسته اصلی سیستم هژمونیک ایالات متحده که بیشتر متشکل از متحدان دیرینه آسیایی و اروپایی بوده و بر هنجارها و نهادهای توسعه‌یافته در دوران جنگ سرد استوار است، مستحکم باقی بماند، واشنگتن باید به نظم بین‌المللی جدید عادت کند. بر این اساس، پژوهش حاضر با این هدف نگاشته شد که با رویکردی علمی نشان دهد ایالات متحده جایگاه هژمونیک خود را به تدریج از دست خواهد داد و از قدرت هژمونی خود فاصله خواهد گرفت که این امر می‌تواند فرصت بسیار مناسبی برای کشورهای در حال گذار مانند جمهوری اسلامی ایران فراهم می‌کند تا بتوانند در عرصه روابط و نظام بین‌الملل، حداکثر بهره خود را در جهت رسیدن به اهداف و منافع ملی ببرند. نتیجتاً با توجه به توضیحات مذکور، متوجه این منطقی می‌شویم که اقتدار هژمون به چالشی جدی کشیده شده و عصر افول هژمونی شروع شده است. لذا ایالات متحده در حوزه قدرت سخت، همچنان جایگاه برتر را در بخش قدرت نظامی حفظ نموده اما در بخش قدرت اقتصادی و با مقایسه رشد اقتصادی چین، مشخص می‌شود که جایگاه اقتصاد ایالات متحده نسبت به قبل متزلزل شده و دیگر به عنوان تنها قدرت برتر در این زمینه محسوب نمی‌گردد. در حوزه قدرت نرم

و در بخش فرهنگ، زوال نسبی در آموزش دیده می‌شود و در بخش ارزش‌ها و مشروعیت، به دلیل سیاست خارجی ایالات متحده مبتنی بر اول آمریکا و اقدامات یک‌جانبه‌گرایی، زوال نسبی در نظم هژمونی لیبرال مبتنی بر دموکراسی و تضمین امنیتی ایالات متحده، حوزه قدرت نرم ایالات متحده با افول نسبی مواجه شده است. در نتیجه می‌توان اظهار داشت که ایالات متحده در حال تجربه روند نزولی در جایگاه هژمون بوده و در توانمندی‌هایش دچار افول نسبی شده و از قدرت هژمونیک این کشور به تدریج کاسته می‌شود که این خود شروعی برای تغییر جایگاه هژمونیک جهانی و تعدیل شدن قدرت این کشور در عرصه روابط بین‌الملل است. ایالات متحده باید تصمیم بگیرد که چگونه در برابر روند تدریجی افول جایگاه و قدرت هژمون و واکنش نشان دهد؛ آیا با رهبری جدید موافقت می‌کند یا به دنبال معجزات مخالفان و خطر یک جنگ هژمونیک جدید است.

منابع

فارسی

- آدمی، علی و قریشی، سیده مهدیه (۱۳۹۴)، «افول قدرت نرم آمریکا: شاخص‌ها و مؤلفه‌ها»، سیاست جهانی، ۴ (۴)، ۱۸۷-۲۲۰.
- امینیان، بهادر (۱۳۸۱)، «پی افکندن نظام نوین جهان؛ تبیین رفتار آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر»، سیاست خارجی، ۱۶ (۳)، ۸۴۵-۸۶۲.
- ایکنبری جان، (۱۳۸۲)، تنها ابرقدرت: هژمونی آمریکا در قرن ۲۱، ترجمه عظیم فضلی پور، تهران: ابرار معاصر.
- برزگر، کیهان (۱۳۸۹) «جوزف نای و قدرت هوشمند آمریکا»، سیاست خارجی، ۲۴ (۱۰)، ۸۳-۹۲.
- حسن‌خانی، محمد و مسرور، محمد (۱۳۹۶)، «ظهور چین: چالش‌های ایالات متحده آمریکا در مواجهه با قدرت روزافزون چین در روابط بین‌الملل»، پژوهش‌های روابط بین‌الملل، ۱ (۲۴)، ۱۵۹-۱۸۳.
- ساروخانی، باقر (۱۳۸۱)، روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- شوری، محمود (۱۳۸۲)، «هژمونی و ضد هژمونی»، راهبرد، ۱۲ (۲۷)، ۱۷۲-۱۴۵.
- صالح‌نژاد، حسن (۱۳۹۸)، مفهوم قدرت هوشمند و نقش آن در سیاست جدید، گروه مطالعات بنیادین حکومتی، معاونت پژوهش‌های سیاسی حقوقی مجلس شورای اسلامی، تهران: مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.
- عابدی، احمد و شواخی، علیرضا (۱۳۸۸)، «مقایسه روش‌شناسی پژوهش کمی و کیفی در علوم رفتاری»، راهبرد، ۱۹ (۵۴)، ۱۶۸-۱۵۴.
- فیوری، جوزپه (۱۳۶۰)، آنتونیو گرامشی؛ زندگی مردی انقلابی، ترجمه مهشید امیرشاهی، تهران: خوارزمی.

کرمی، جهانگیر (۱۳۸۵)، «هژمونی در سیاست بین‌الملل؛ چارچوب مفهومی، تجربه تاریخی و آینده آن»، پژوهش علوم سیاسی، ۲ (۳)، ۱-۲۷.

مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۵)، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: سمت.

نای، جوزف (۱۳۹۲)، آینده قدرت، ترجمه احمدی عزیزی، تهران: نی.

لاتین

- Burt, R. (2017). Trump and Europe, *The National Interest*, (147), 45-48. Retrieved August 14, 2021, from <https://www.jstor.org/stable/26557363>.
- Cooley, A., & Nexon, D. H. (2020). "How hegemony ends", *Foreign Affairs*, 99(4), 143-157.
- Dutkiewicz, P., Casier, T., & Scholte, J. A. (Eds.) (2020). *Hegemony and world order: reimagining power in global politics*, London: Routledge.
- Fang, C. (2016). *China's economic growth prospects: From demographic dividend to reform dividend*, Edward Elgar Publishing.
- Fontana, B. (2006). *State and Society: The Concept of Hegemony in Gramsci*. Hegemony and power: Consensus and coercion in contemporary politics, 23.
- Forgacs, D. (Ed.). (1988). *An Antonio Gramsci reader: selected writings 1916-1935*. Schocken Books.
- Goh, E. (2019). "Contesting Hegemonic Order: China in East Asia". *Security Studies*, 28(3), 614-644. DOI: 10.1080/09636412.2019.1604989
- Griffiths, M., O'callaghan, T., & Roach, S. C. (2008). *International relations: The key concepts*. Taylor & Francis.
- He, C., & Zhu, S. (2019). *Evolutionary economic geography in China*. Springer.
- Huygens, A. D. (2017). *American decline and changing global hegemony*. (Doctoral dissertation, Iowa State University).
- Ikenberry, G. J., & Nexon, D. H. (2019) "Hegemony Studies 3.0: The Dynamics of Hegemonic Orders", *Security Studies*, 28:3, 395-421, DOI: 10.1080/09636412.2019.1604981
- Ikenberry, G. J. (2011). "The future of the liberal world order: Internationalism after America" *Foreign affairs*, 56-68. Martin Smith, Power in the Changing Global Order: The U.S., Russia, and China (Cambridge: Polity Press, 2012).
- Ikenberry, J. (2001). *After Victory: Institutions, Strategic Restraint, and the Rebuilding of Order after Major War*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Lamy, S., English, R., & Smith, S. (2005). "Hegemony and Its Discontents: A Symposium". *International Studies Review*, 7(4), 525-529.
- Lenski, G. (1976). "Immanuel Wallerstein": THE MODERN WORLD-SYSTEM" (Book Review). *Social Forces*, 54(3), 701.
- Mearsheimer, J. J. (2014). *The tragedy of great power politics*. WW Norton & Company.
- Modolski, G. (1987). *Long cycles in world politics*. Springer.
- Gramsci, A. (1971). Selections from the Prison Notebook, edited and translated by Q. Hoare, & G. Nowell-Smith. London and New York.
- Nye, J. S. (2011). *The Future of Power*. New York: Public Affairs.
- Nye, J. S. (2004). *Hard power, soft power, and The war on terrorism*. American Power in the 21st century, 114-133.
- Shattuck, J., Watson, A., & McDole, M. (2018). *Trump's First Year: How Resilient is Liberal Democracy in the US*. Carr Center for Human Rights Policy, Harvard Kennedy School.
- Shiffrinson, J. R. I. (2016). "Deal or no deal? The end of the Cold War and the US offer to limit NATO expansion". *International Security*, 40(4), 7-44.

- Sucu, A. E., Safranchuk, I., Nesmashnyi, A., & Iskandarov, Q. (2021). "Transformation of Middle Powers with the Decline of World Hegemony: The Case of Turkey", *Strategic Analysis*, DOI: 10.1080/09700161.2021.1950409
- Wilson III, E. J. (2008). "Hard power, soft power, smart power". *The annals of the American academy of Political and Social Science*, 616(1), 110-124.

وبگاه‌ها

www.ed.gov
www.globalfirepower.com
WWW.SOFTPOWER30.COM
www.usgs.gov
www.worldbank.org
www.imf.org
www.oecd.org
www.freedomhouse.org



The United States; the position and power of the hegemon

Seyyed Mohsen Mir Hosseini

Amir Reza Moradi

Fatemeh Zare

ABSTRACT

After the Cold War and the collapse of the Soviet Union, the United States enhanced an undisputed power (hegemon) because of its superiority in power. In the 21st century, the global hegemonic position of the United States of America has confronted modern challenges due to global developments, international order, and changing international politics. In this regard, the critical question of the present study is whether, in the second decade of the present century, Has the United States maintained its position and power of hegemony? Findings showed the United States is no longer a hegemon. In terms of its power in the field of hard power, it still maintains a it's leading position in the field of armed power, but in the field of economic power and comparing the economic growth of China, it is clear that the position of the US economy is more insecure than before. It is no longer considered the only superior power in this field. In the field of soft power and the sector of culture, there is a relative decline in education, and in the sector of values and legitimacy, because of US foreign policy based on "America First" and unilateral actions, the relative decline in a liberal hegemonic order based on democracy. And US security assurance, the US soft power sphere is relatively declining. As a result, it can be stated that the United States has seen a relative decline in its capabilities. The present study is descriptive/analytical research.

KeyWords: *Power, Global Hegemony, Decline, Hegemonic Order, United States.*

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی